

بیماری سو دجویی

سارا چایس



در اواخر سال ۲۰۰۱ در قندهار در افغانستان شاهد آن بودم که دختری ۹ ساله تنها در چند دقیقه کلاشنیکف را باز کرد، گلوله‌ها را بررسی کرد، و تفنگ را دوباره با گلوله‌های سالم پر کرد. این بچه در خانه‌ای گلی در وسط یک قبرستان زندگی می‌کرد. من هم در آنجا زندگی می‌کردم. با خانواده‌ی او به این دلیل هم‌خانه در آمریکا پوشش می‌دادم. فکر (NPR) بودم که داشتم سقوط حکومت طالبان را برای رادیوی عمومی ملی کردم در معاشرت با افغان‌های معمولی خیلی بیشتر اوضاع را خواهم فهمید تا در اتاق تکنفره‌ای در هتلی در پایتخت که قبلاً تروریست‌ها آن را اداره می‌کردند و روزنامه‌نگاران غربی دیگری در آن ساکن بودند. به همین دلیل از دوستی نظامی خواستم که خانواده‌ای میزبان برای من پیدا کند.

این صحنه در اتاق نشیمن‌مان که در آن فرشی پهن بود اتفاق افتاد، جایی که شب‌ها آنجا می‌خوابیدم و روزها آنجا معاشرت می‌کردیم. این صحنه‌ای بود که در تمام یک دهه‌ای که در افغانستان ماندم، همیشه در ذهنم ماند. حتی پس از آن هم از ذهنم پاک نشده است.

اهمیتش این است. افغان‌ها می‌دانند چطور بجنگند. وقتی هموطنان این دختر کنترل‌کشورشان را دوباره به دست گرفتند، برای عقب راندن نیروهای شورشی طالبان به حمایت هوایی نزدیک یا خودروهای مسلح که در آنها وسایل الکترونیکی پیچیده نگهداری می‌شود و محتاج مکانیک‌های آموزش‌دیده است، احتیاجی نداشتند. آنچه نیاز داشتند این بود که حکومتشان مایه‌ی افتخارشان باشد. اما مأموران حکومت افغان شروع به دزدیدن پول آنها کردند. و مأموران حکومت آمریکا این جرائم را نادیده گرفتند یا حتی انجامشان را آسان کردند.

این مسئله، یعنی فساد مالی، وقتی تصمیم گرفتم روزنامه‌نگاری را کنار بگذارم و به افغانستان نقل مکان کنم، اصلاً در ذهنم نبود. وقتی شروع به بازسازی روستایی کردم که در بمباران‌های آمریکا با خاک یکسان شده بود یا وقتی نخستین ایستگاه رادیوی مستقل کشور را به راه می‌انداختم، اصلاً به این موضوع فکر نمی‌کردم. در فکر این نبودم که نوعی هنجار غربی را بر آنها تحمیل کنم.

افغان‌ها بودند که مرا متوجه این مشکل کردند. افراد جوانی که از آنها می‌پرسیدم دوست دارند چه چیزی را در رادیو بشنوند، از اخاذی‌های افراد نظامی تحت امر فرماندار جدید شکایت داشتند، کسانی که لباس‌های رزم آمریکایی به تن داشتند. سنگ‌فروشی به من گفت که نمی‌تواند سنگ‌های لازم برای خانه‌هایی را که می‌خواستم بازسازی کنم به من بفروشد: فرماندار انحصار استخراج سنگ از معدن را به دست گرفته بود. بعداً او سنگ‌ها را کوبید و به ماسه تبدیل کرد و به قیمتی گزاف به پایگاه نظامیان آمریکایی بیرون شهر فروخت.

وقتی زبان پشتون یاد گرفتم و به مجتمعی فاقد حفاظت در وسط شهر نقل مکان کردم، و هم‌زمان طالبان باز به درون منطقه رسوخ کرده بودند، نمایندگان بزرگان افغان به چشم آمدند. یکی از سخنگویان محترم آنها در حالی که لیوان چای سبز خود را پایین گذاشت تا با دستش چگونه سیلی خوردن خود را نشان دهد، چنین می‌گفت: «طالبان در این گوش ما می‌زنند و حکومت در این یکی گوش!»

پس شروع به کار روی موضوع فساد مالی کردم: چون می‌دانستم که اگر حکومت آمریکا به رشد بیشتر آن کمک کند، ما (و مردم افغان) جنگ را خواهیم باخت. و چنین هم شد.

اما شکست آمریکا در طولانی‌ترین جنگ این کشور ابداً نخستین باری نبود که فساد مالی به تاریخ شکل داد.

در آموزه‌ی شماره‌ی ۲۷ از مجموعه‌ی با وسواس تنظیم‌شده‌ای از گزاره‌ها که دانشجوی حقوق، کشیش و استاد الهیاتی به نام مارتین لوتر در سال ۱۵۱۷ تهیه کرد، چنین آمده است: «کسانی که می‌گویند با صدای برهم‌خوردن سکه‌ها در کیسه‌ی پول، روح از برزخ بیرون می‌آید، تنها آموزه‌های انسانی را ترویج می‌دهند» (نه کلام الهی را). در آن زمان، کلیسای کاتولیک، قدرت حاکم در اروپا از کناره‌ی ایرلند تا حوالی مسکو، سرگرم اخاذی‌های گسترده‌ای بود. عبادت‌کنندگان می‌توانستند از رنج اردوگاه مخوف پیش از روز قیامت - برزخ - احتراز کنند، تنها اگر مبلغی را برای «عفو» (شفاعت پاپ) می‌پرداختند.

در سال ۱۵۱۷، بازار گسترده‌ای در آلمان به راه افتاد. نیمی از مبلغ مبادله‌شده در این بازار را کشیشی جوانی پرداخته بود که می‌خواست مقام مهم اسقفی را از پاپ بخرد. پاپ که فرزند جواهر دوست خاندان مدیچی بود، مرتب مقامات کلیسایی و عفو قوانین دینی را به حراج می‌گذاشت. بقیه‌ی درآمدها از فروش عفو مستقیماً به لئوی دهم می‌رسید تا هزینه‌ی ملک مجلی را پرداخت کند.

آموزه‌ی ۶۶: «پول‌اندوزی با فروش عفو توری است که امروز با آن ماهی ثروت مردم را شکار می‌کنند». لوتر در آموزه‌ی شماره‌ی ۸۶ خود می‌پرسد که «چرا پاپ ثروتمند به‌جای استفاده از پول مؤمنان فقیر، کلیسای پرتجمل سنت‌پیترو را با پول خود نمی‌سازد؟»

تقریباً همه‌ی ۹۵ آموزه در این نوشتار تاریخ‌ساز به موضوعاتی می‌پردازند که اگر ما بودیم، آنها را «فساد مالی» می‌خواندیم: استفاده از قدرت مناصب عمومی برای کسب ثروت. در این نمونه‌ی فاحش، مقام‌های مزبور مقدس بودند و پای دارایی‌های اخروی در میان بود. خشم عمومی در سراسر اروپا شعله‌ور شد و سیاست، فرهنگ و اقتصاد این قاره را به شکلی بنیادین دگرگون کرد.

تاریخ پر از چنین نقاط عطفی است که در آنها فساد سیستماتیک یا واکنش نسبت به آن سیر وقایع جهان را دگرگون کرده است.

سه سال بعد از آنکه اظهارنامه‌ی لوتر در همه‌جا پخش شد، سپاهی مرکب از اسپانیایی‌ها و بومیان آمریکا پایتختی را محاصره کردند. از نظر جمعیت و فرهنگ و معماری تجملی، پایتخت آزتک به نام تنوچتیئلان با هر شهری در اروپا قابل‌مقایسه بود. شواهد موجود در روایت‌های مکتوب، هم روایت‌های فرماندهی این سپاه یعنی هرنان کورتز و هم روایت‌های پژوهش‌گران درباره‌ی بومیان، حاکی از آن است که این عظمت عمدتاً ناشی از سوءاستفاده‌ی نخبگان آزتک از قدرت عمومی خود برای کسب ثروت شخصی بود. پرسش که مطرح می‌شود این است: آیا کورتز بدون متحدان بومی خشمگینی که به او پیوستند، می‌توانست آن امپراتوری عظیم را به زانو درآورد؟

وقتی اصرار می‌کنیم که ارزش‌های انسانی صداقت و انصاف، ساختگی هستند و نه مقدس، چه چیزی از دست می‌رود؟ وقتی به دنبال تشخیص کارکردهای مفید فساد مالی

می‌افتیم، یا شانه بالا می‌اندازیم و آن را بخشی از «طبیعت انسان» می‌خوانیم، چه کسی بازی را برده است؟

رمزی مک‌میلان در کتاب **فساد مالی و سقوط امپراتوری رم** (۱۹۸۸) (به‌عنوان نمونه‌ی آخر) یک فصل را به شرح نظامی اختصاص می‌دهد که هزار سال بعد از آن الگوی پاپ لئوی دهم قرار گرفت: «فروش قدرت». مک‌میلان در ارزیابی تأثیر این نظام بر سرنوشت رم، می‌پرسد که چگونه ائتلافی از قبایل سرکش و آموزش‌نندیده و از نظر مادی و فناوری پایین‌رتبه، توانستند «چنین سریع و بی‌درسر کنترل آلمان، گُل (فرانسه) و اسپانیا» را به دست گیرند. این پرسش گویی در حیرت عمومی تابستان پیش پژواک کرد، وقتی دسته‌هایی از جنگجویان با مو و ریش ژولیده و سوار بر موتور در چند روز افغانستان را قبضه کردند.

در هر دو مورد، تأثیر مرگبار «فروش قدرت»، نیروهای دفاعی را از خود تهی کرده بود. مک‌میلان می‌نویسد: «سپاه رم محقر بود». و سربازان ناراضی و غیرمجهزی که در جبهه‌ی جنگ بودند، ناپستادند و نجات‌یافتند. «روایت شده که یک نبردگاه، یک شهرستان و تمام یک استان را به آسانی ترک کردند.» دقیقاً همان چیزی که در ماه اوت سال ۲۰۲۱ در افغانستان اتفاق افتاد.

از نظر نخبگان فاسد، بودجه‌های دفاعی فرصتی وسوسه‌انگیز برای ثروت‌اندوزی است. شهروندان به‌ندرت درباره‌ی سرمایه‌گذاری‌هایی که فکر می‌کنند برای امنیت‌شان لازم است، سؤال می‌کنند و جزئیات این هزینه‌ها معمولاً بخشی از اطلاعات طبقه‌بندی‌شده است.

شگرد معمول در جبهه‌داران برای افزایش پرداخت‌ها چیزی بود که **گار دین** در سال ۲۰۱۶ آن را «نام‌های ساختگی یا نام‌های مردگان» خواند، که در آن زمان راهی برای کسب حقوق اضافه بود. این‌گونه است که سپاه محقر، شهرستان‌ها را بی‌دفاع رها می‌کند.

یا چرا نباید بودجه‌ی تجهیزات را به غارت برد، چه با خریدن چیزهایی که برایشان بودجه اختصاص داده شده و چه با فروختن این تجهیزات (از جمله به دشمن) یا با خرید اجناس تقلبی به‌جای غذا، پناه و سلاح مرغوبی که شایسته‌ی کسانی است که زندگی‌شان را به خاطر جامعه‌شان به خطر انداخته‌اند؟ این‌گونه است که سربازان در وسط تبادل آتش با دشمنان زنده‌پوش مهمات‌شان تمام می‌شود.

میزان پول، سلاح و چادرهای ضدآب را می‌توان اندازه‌گیری کرد؛ این کار می‌تواند حجم فساد مالی را از نظر کمی نشان بدهد. اما اگر تنها بر اساس اعداد فکر کنیم، صدمات بزرگتر و خطر واقعی را ندیده گرفته‌ایم: آسیب اخلاقی که فساد مالی به همراه دارد.

فکر می‌کنید سربازان رومی یا افغان در گروه‌های پراکنده‌ی خود چه احساسی داشتند وقتی شکم‌شان به این دلیل گرسنه بود که صبحانه‌شان بوی گندیدگی می‌داد و در همان حالی که خودشان را به نیابت از مقامات حاکم‌شان در معرض خطر قرار می‌دادند؟ چه احساسی گوشت تن‌شان را می‌گزید وقتی می‌فهمیدند که رنج و

محرومیتشان را نمایندگان همان مقامات استمرار داده‌اند، یعنی مافوق‌هایی که باید مورد تحسینشان می‌بودند؟ می‌توانید چنین دردی را تصور کنید؟ یا شرم ناشی از آن را؟

و وقتی این سربازان ذهن خود را متوجه شرایط وخیم خود می‌کردند، چه فکر می‌کردند؟ چه حالی داشتند اگر تنها هدفی که برای دگرآزاری‌ها می‌توانستند پیدا کنند، جمع‌آوری طلا و دلار برای مافوق‌هایشان تا حدی بود که آنها و نسل‌های بعدی‌شان هم نتوانند خرجش کنند؟

کلمه‌ای که به ذهن من می‌آید «خیانت» است. آیا تا به حال خیانت را تجربه کرده‌اید؟ آیا زخم روانی گذشته‌تری وجود دارد؟ زخم‌های روانی (خیانت و رنج و پشیمانی) واکنش‌های عملی شدیدی را به دنبال دارند که همیشه در نظر گرفته نمی‌شوند.

و وضعیت شهروندان عادی چنین کشوری چگونه است؟ چه چیزی در قلبشان شکل می‌گیرد وقتی، آن‌طور که یکی از همکاران افغان من به تلخی گفت، «همان کسانی که قرار است قوانین را اجراء کنند، خودشان آن را زیر پا می‌گذارند؟»

یک بار اعضای یک تعاونی که در سال ۲۰۰۵ به راه انداختم می‌خواستند تجهیزاتی را از گمرک بگیرند. من آنجا نبودم. بدون «پرداختی»، آن‌طور که قانون اساسی آمریکا از آن نام می‌برد، نتوانسته بودند آن وسایل را از گمرک آزاد کنند. با نفرت (تا حدی از خودشان) مبلغ را پرداخته بودند.

اگر مجبور باشند برای روزهای پیاپی چنین کارهایی را انجام دهند چه تأثیری دارد؟ چگونه اجبار به زیر پا گذاشتن ارزش‌های ستودنی برای زنده‌ماندن، زندگی آنها را نابود می‌کند؟

واکنش بعضی ممکن است نوعی کنارگیری به نظر برسد. سربازان پست‌های خود را رها می‌کنند. رأی‌دهندگان از رأی‌دادن خودداری می‌کنند. کاروان‌هایی خروج از صحنه را در ابعادی عظیم آغاز می‌کنند. یا کل یک جمعیت، اگر بخواهم از اعلامیه‌ی استقلال آمریکا نقل کنم، «گروه‌های سیاسی را که آنها را به هم پیوند زده، به تحلیل می‌برند».

رنج خیانت و بی‌احترامی می‌تواند خشم خشونت‌آمیز یا میل به انتقام را به وجود آورد. این واقعیت محدود به افغانستان و رم باستان نیست.

از کشورهایی که امروز با چنین بحرانی مواجه‌اند، هر کدام را می‌خواهید در نظر بگیرید: اعتراض‌های عمومی وسیع که رئیس‌جمهوری را از قدرت می‌اندازد یا جنگ را گسترش می‌دهد؛ حمله‌ی شورشیانی که شعارهایی ایدئولوژیک می‌دهند. اکنون به حکومت در چنین کشورهایی نگاه کنید. آیا عدالت انتظام دارد یا

قابل فروش است؟ آیا خویشاوندان مسئولان عالی‌رتبه‌ی حکومت شغل‌های مهم دولتی را در اختیار دارند؟ آیا رشوه‌های کوچک برای مأموران سطح پایین، «صرفاً راه عادی انجام کارهاست»؟

با این حال، واکنش‌های خشونت‌آمیزی که فساد مالی معمولاً به وجود می‌آورد، ممکن است کمترین آسیب آن باشد. آسیب بزرگتر ممکن است نتیجه‌ی خود خیانت باشد: فاجعه‌ای طبیعی یا انسان‌ساخته که صدمه‌ای جبران‌ناپذیر می‌زند، مانند انفجاری شیمیایی در یک شهر بندری باستانی یا منطقه‌ای که توفانی شدید آن را ویران کرده است؛ انفجاری مالی که فساد نظام‌مند آن را به وجود آورده. یا، اجازه دهید که بزرگترین ویرانی‌ای را که اکنون گونه‌ی ما را تهدید می‌کند، در نظر بگیریم: ویرانی جهان طبیعت.

تنها از سال ۲۰۱۸، هزاران کیلومتر مربع از جنگل‌های آمازون (مرطوب‌ترین، مترکم‌ترین و متنوع‌ترین منطقه‌ی کره‌ی زمین از نظر تنوع گونه‌ها) سوخته است. اینکه آمازون را محل جذب کربن بخوانیم، به هیچ‌وجه اهمیت فراوان این فاجعه را بیان نمی‌کند. به آن مکان نه به‌عنوان ریه‌ی زمین، بلکه به‌عنوان عضوی حیاتی‌تر از زمین زنده فکر کنید، حیاتی‌تر از آنچه دانش بشری می‌تواند تشخیص دهد.

بدون آن چه خواهد شد؟ اگر یک شهاب‌سنگ که در خلیج مکزیک فرود آمد هشتاد درصد گونه‌ها را از میان برد و عصر دایناسورها را خاتمه داد، پس درباره‌ی این سؤال فکر هم نباید کرد. با این حال، در دولت‌های کنونی بولیوی و برزیل که به فساد مالی شهرت دارند، مسابقه‌ای برای ویرانی این جنگل‌ها در جریان است.

این خیانت است. عجیب نیست که زمین خشمگین دست و پا می‌زند.

پس چگونه است که در غرب ما این قدر کم به فساد مالی توجه داریم؟ آن را ندیده می‌گیریم، گویی خصیصه‌ی ذاتی انسان است، یا ویژگی فرهنگی برخی کشورهای خارجی. یا (گاهی «و») انحرافی ناخوشایند و رسوایی‌ای قابل چشم‌پوشی است.

قاضی ارشد جان رابرتس در سال ۲۰۱۶ در حکمی که به اتفاق آراء در دیوان عالی ایالات متحده تأیید شد، همین بی‌توجهی را بیان کرد: «ما نگران داستان‌های پیش‌پاافتاده‌ی ماشین‌های فراری و ساعت‌های رولکس و لباس‌های مجلل شب نیستیم.» اینها دیدگاه او را در لغو حکم فساد مالی باب مک‌دائل، فرماندار سابق ایالت ویرجینیا، بر ملا می‌کند. مک‌دائل تقریباً دویست‌هزار دلار هدیه از تاجری که از او کمک می‌خواست دریافت کرده بود.

نگرانی واقعی، بر اساس اجماع هر هشت قاضی، نه ناشی از فساد مالی بلکه ناشی از نبرد برای محدود کردن آن است. چیزی که واقعاً آمریکا را به خطر می‌اندازد زیاده‌روی قضات در مجازات مأموران دولت و مدیران شرکت‌هاست!

واقعاً؟

بازپرسان، دادستان‌ها و قاضی‌ها اشتباه می‌کنند که جرائم خشن را بر جرائم شرکتی و فساد مالی اولویت می‌دهند، زیرا موارد اخیر آسیب‌های بیشتری به شهروندان و جامعه می‌زند.

در چند هفته‌ی پس از صدور آن حکم، دو شخصیت پرنفوذ ولی بسیار متفاوت صحنه‌ی انتخابات ریاست جمهوری آمریکا را به دو جناح متضاد تقسیم کردند. یکی از آنها [دونالد ترامپ. م.] خواهان «خشک کردن باتلاق» بود و دیگری [برنی سندرز] مردم را به یک «انقلاب سیاسی» دعوت می‌کرد. رأی‌دهندگان به رقابت پرداختند. سیاستمداران سنتی مات و مبهوت مانده بودند. انقلاب اتفاق افتاد، اما نه انقلابی که سندرز مردم را به آن فرامی‌خواند.

به عبارت دیگر، فساد مالی لنگرهای کشتی نظام سیاسی آمریکا را جمع کرد، و نتایج نهایی این مسئله هنوز نامشخص است. با این حال، هم اینجا و هم در دیگر کشورهای غربی، فساد مالی را راحت‌تر از افغانستان می‌توان ندیده گرفت. اینجا در ایالات متحده، شهروندان مرتباً مورد اخاذی مأموران دولت نیستند. فساد مالی لباس جادویی قانون را به بر دارد. گاو صندوق با دستکش‌های مخملی گشوده می‌شود.

برای نمونه، چند نفر از غول‌های صنعتی دفاعی آمریکا، که همگی افرادی سابقه‌دارند، اکثر قراردادهای تدارکاتی و خدماتی پنتاگون را قبضه کرده‌اند. این پیمان‌کاران خودروهای مسلح به وسایل الکترونیکی پیچیده می‌فروشند. سیستم‌های جنگ‌افزایی ناکارآمد می‌فروشند. بودجه‌هایی ارائه می‌دهند که سطر به سطر آن بیش از حد گران است یا حتی خالی گذاشته شده: «بعدها مشخص می‌شود». سربازان آمریکایی گرسنه نمی‌مانند. اما در جنگ‌ها به یکسان شکست می‌خورند.

مرتکبان این نوع سودجویی از جنگ، کت و شلوارهای تاجران را می‌پوشند و محترم به شمار می‌روند. آنها شبکه‌ی ارتباطی پیچیده‌ای با مسئولان دولتی دارند که میزان بودجه‌ی دفاعی را معین و طرز استفاده از این پول را هم مشخص می‌کند. این پیوندها تنها از طریق کمک به کارزارهای انتخاباتی به وجود نیامده است. کارکنان دائماً میان بخش صنعتی خصوصی و پنتاگون در رفت‌وآمدند و شبکه‌ای پویا و قوی را به وجود می‌آورند. خواسته‌های این شبکه همیشه منافع عمومی را کنار می‌زند.

آیا وزارت دفاع هم همین‌الگو را از خود نشان می‌دهد؟ رهبران صنعت بانکداری و مسئولان وزارت اقتصاد چقدر با هم تعامل دارند؟ دفعه‌ی قبل که یک حساب مالی زندگی شما و همسایگان‌تان را خراب کرد، مسئولان دولتی و مدیران این بانک‌ها چقدر به کار آمدند؟ چه کسی بخش‌های انرژی و معدن‌داری کشور شما را کنترل می‌کند؟ آیا هیچ‌یک از این افراد حامدانه نهادهای دولتی را که باید سلامت شهروندان و سرزمین را حفظ کنند، از کار انداخته‌اند؟

حال در نظر بگیرید که ما قربانیان (دست‌کم در طبقات مرفه جامعه) معمولاً چگونه واکنش نشان می‌دهیم. به جای شکایت درباره‌ی چنین شیوه‌هایی و مطالبه‌ی توقف آنها، معمولاً آنها را توجیه می‌کنیم. چنین موضعی ممکن است به شکلی خوشایند با هنجارهای فرهنگی مخالف باشد، و نشانه‌ی واقع‌گرایی تلقی شود.

وقتی با وکلای واشنگتن و کسانی که در دنبال کردن دادگاه‌ها سابقه‌ی طولانی دارند، درباره‌ی رأی یکپارچه‌ی دیوان عالی مبنی بر لغو محکومیت مک‌دانل به فساد مالی مصاحبه کردم، همین توجیحات را شنیدم. آنها هم‌صدا بودند که «اگر چنین احکامی لغو نشود، به معنای جرم‌انگاری کل سیاست خواهد بود.» در آمریکای امروز چنین اظهاراتی به معنای آن است که رشوه دادن صرفاً راه معمول انجام کارهاست.

معمولاً بر کل این پدیده یکجا سرپوش می‌گذاریم. درباره‌ی انقلاب لوتر یا اقدامات خشونت‌آمیزی که ۱۵۰۰ سال قبل از آن خاخام جوانی در ناصره انجام داد، نظرات کاملاً مابعدالطبیعی سرهم می‌کنیم. او که همسایگان به دورش ازدحام کرده بودند، به ساختمان دولتی مجلی قدم گذاشت که در آن نخبگان فاسد حاکم وقت، پول مردم را می‌زدیدند. و چنین بود که عیسی شروع به برهم زدن اوضاع کرد.

آیا این طغیان واقعاً متضمن هیچ ابراز نظری درباره‌ی اقتصاد سیاسی در قلمرو زمینی هرود بزرگ [حاکم رومی اورشلیم.م.] نبود؟

بی‌اهمیت جلوه دادن فسادهای مالی که عیسی و لوتر را به خشم آورد، به نفع چه کسی است؟ وقتی اصرار می‌کنیم که ارزش‌های انسانی صداقت و انصاف، ساختگی هستند و نه مقدس، چه چیزی از دست می‌رود؟ وقتی به دنبال تشخیص کارکردهای مفید فساد مالی می‌افتیم، یا شانه بالا می‌اندازیم و آن را بخشی از «طبیعت انسان» می‌خوانیم، چه کسی بازی را برده است؟ این فرض که ثروت‌اندوزان کلان باید احتمالاً باهوش‌تر و بهتر از بقیه‌ی ما باشند، و نه مجرمانی خطرناک، به نفع چه کسی است؟

با توجه به این سوالات (و با طلب عفو از حضور جناب مارتین لوتر) گزاره‌های زیر را برای بحث پیشنهاد می‌کنم:

این برداشت امروزی که سود مالی بردن از هر چیز کاری مثبت است، برداشتی اشتباه است. برعکس، حرص به اینکه از هر چیز زیبا و ارزشمندی پول (یا سیگنال‌های الکترونیکی در مخزن‌های مجازی بانک) درآوریم، بیماری‌ای است که بنیان جوامع ما را تهدید می‌کند.

رقابت میان نخبگانی که به این بیماری سودجویی مبتلا هستند، خط پایانی ندارد. هیچ مقدار پول هرگز کافی نخواهد بود.

چنین افراد حریصی ائتلاف‌های (غیررسمی و منعطف اما) قدرتمندی ایجاد می‌کنند.

این گروه‌ها اعضایی از قشرهای مختلف جامعه دارند، از جمله مسئولان دولتی، مدیران شرکت‌ها و «خبریه‌ها»، و تهیه‌کاران تمام‌عیار.

هدف اصلی چنین تبنانی‌هایی دسترسی به قدرت عمومی برای بیشینه کردن ثروت شخصی است. به عبارت دیگر، فساد مالی پایه و اساس عملکرد آنهاست.

اعضای این گروه‌ها اغلب نقش‌های متنوعی را در بخش‌های مختلف فعالیت گروه بر عهده می‌گیرند، و از شغل‌های دولتی به صنایع خصوصی می‌روند، یا برعکس از بخش خصوصی وارد بخش دولتی می‌شوند.

اعضای این گروه‌ها که مسئولیت‌های دولتی را بر عهده دارند، از آن برای ثروتمند کردن خودشان و هم‌تایانشان استفاده می‌کنند، و این کار برایشان بر خیر عمومی شهروندان اولویت دارد.

چنین سوءاستفاده‌ای شامل اختلاس از صندوق‌ها یا دارایی‌های عمومی یا هدایت بخشی نامتناسب از هزینه‌های دولتی در جهت منافع گروه خود است.

سوءاستفاده‌ای دیگر و بزرگ‌تر عبارت است از تغییر هدف خود دولت به نحوی که حداکثر منافع تبنانی‌کنندگان را تأمین کند (و حتی با اتحادیه‌های مشابهی از همین نوع رقابت کند).

این سوءاستفاده از تغییر هدف دولت، شامل وضع قوانینی به نفع فعالیت‌های تجاری خصوصی تبنانی‌کنندگان و نیز الغای قوانین یا جلوگیری از تصویب یا کم‌اولویت کردن اجرای برخی قوانین دیگر، در جهت تأمین منافع تبنانی‌کنندگان، است.

رقابت بی‌امان برای پول‌های ذخیره‌شده در بانک‌ها میان این گروه‌ها و حتی درون‌شان ادامه دارد و به سوءاستفاده از مناصب عمومی شدت می‌بخشد.

منافع فساد مالی تنها در تراکنش‌های تک‌به‌تک مبادله نمی‌شود. شیوه‌ی مؤثرتر این است که این منافع از طریق اتحادیه و در قالب فرایند تبادلات غیرمستقیم و مستمر میان تبنانی‌کنندگان پخش شود.

دادگاه‌ها اشتباه می‌کنند که جرم فساد مالی را به طور محدود تعریف می‌کنند و آن را تبادلی واحد میان دو طرف قلمداد می‌کنند.

تصور این دادگاه‌ها نادرست است زیرا این حق شهروندان را نادیده می‌گیرند که مسئولان حکومت و مدیران شرکت‌هایی که به زندگی آنان شکل می‌دهند، باید وظایف خود را با صداقت و حسن‌نیت انجام دهند.

بازپرسان، دادستان‌ها و قاضی‌ها اشتباه می‌کنند که جرائم خشن را بر جرائم شرکتی و فساد مالی اولویت می‌دهند، زیرا موارد اخیر آسیب‌های بیشتری به شهروندان و جامعه می‌زند.

اگر فساد مالی جرم است، کسی که آن را امکان‌پذیر کند نیز متهم به معاونت در آن است.

نمونه‌هایی از چنین رفتارهای تسهیل‌کننده‌ای عبارت‌اند از کمک به پنهان کردن ثروت‌های بداندوخته در حساب‌های بانکی غیرقابل‌ردیابی و تبدیل آنها به دارایی‌های واقعی که تحت قوانین محکمی نیستند، مانند املاک یا تیم‌های فوتبال. نمونه‌ی دیگر، دفاع از شگردهای فساد مالی در دادگاه‌ها یا فضا‌های عمومی است. کسانی که به ثروت‌اندوزی معتادند و کسانی که آنها را حمایت می‌کنند در استفاده از بحران‌ها مهارت دارند (از جمله بحران‌هایی که در نتیجه‌ی کارهای خودشان به وجود می‌آید) و معمولاً بازندگان کسانی هستند بیشترین صدمه را از این بحران‌ها می‌خورند.

نفوذ فساد و کنترل نهادهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی که بر اساس آن به وجود می‌آید، همیشه در تاریخ حاکم نبوده است. قربانیان در مواردی با مجازات مرتکبان و ایجاد اصلاحات ساختاری، این فرهنگ را وازگون کرده‌اند. یا شکل‌های جدیدی از حکومت را بنا نهاده‌اند.

اما شبکه‌های فاسد مقاوم‌اند. وقتی به چالش کشیده می‌شوند، و حتی بعد از آسیب‌دیدن از ضرباتی مانند سقوط حکومت یا مجازات سرکردگان‌شان، معمولاً می‌توانند سیستم فاسد را حفظ و احیاء کنند.

شبکه‌های فاسد ماهرانه از زبانی پیچیده و نامفهوم برای سردرگم کردن شهروندان و سرپوش گذاشتن بر فعالیت‌های خود استفاده می‌کنند.

شگرد دیگری که آنها برای سد راه طرفداران ارزش‌های اخلاقی به کار می‌برند، تشدید دشمنی‌ها میان گروه‌های مختلف در درون جمعیت است.

شهروندانی که فریب می‌خورند و دچار شکاف‌های هویتی‌ای می‌شوند که منافع مشترکشان را در محدودکردن فساد مالی تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، در معرض آسیب‌های بیشتری خواهند بود.

زیرا فساد مالی جرمی بدون قربانی نیست. قربانیان شامل کسانی هستند که در نتیجه‌ی بحران‌های اقتصادی در فقر یا بی‌خانمانی رها شده‌اند؛ کسانی که از زمین‌های اجدادی خود محروم شده‌اند؛ کسانی که هوا یا آب مصرفی‌شان نامناسب است یا خاکشان مسموم و کشت‌ناپذیر شده است؛ کسانی که در اثر آتش یا سیل یا کوتاهی در امنیت ساختمان‌ها یا دیگر حوادث طبیعی یا انسان‌ساخته، به نحوی نامتناسب آسیب دیده‌اند؛ کسانی که خدمات درمانی دریافت نمی‌کنند یا با «داروهای» خطرناک مسموم می‌شوند؛ شهروندانی که در اثر عدم دسترسی به خدمات عمومی مانند تعلیم و تربیت، تأمین سلامت، حمایت پلیس، امکان راه‌اندازی کسب‌وکار یا خرید و اجاره‌ی محل سکونت، زندگی خودشان و نسل‌های بعدی‌شان صدمه می‌بینند؛ کسانی که در اثر تحمیل فعالیت‌های اقتصادی دیگری که تنها عده‌ی کمی از تباری‌گران از آن سود می‌برند، شغل‌های خود را از دست می‌دهند؛ مردمی که کرامت‌شان به واسطه‌ی چنین کارهایی نقض می‌شود؛ کلیت جامعه‌ی بشری؛ هزاران گونه‌ی غیر انسانی که حق حیاتشان از آنها سلب شده تا هوموساپین‌های مبتلا به سودجویی ثروت‌مندتر شوند؛ کره‌ی شگفت‌انگیز زمین که ما را به وجود آورده؛ و نسل‌های آینده‌ی بشر که محکوم به

زندگی در کره‌ای شدیداً آسیب‌دیده و خارج از توازن خواهند بود، البته اگر اصلاً بتوانند در آن به زندگی خود ادامه دهند.

سارا چایس نویسنده‌ی کتاب درباره‌ی فساد در آمریکا است. آنچه خواندید برگردان این نوشته با عنوان اصلی زیر است:

Sarah Chayes, 'The Midas Disease', Aeon, 31 March 2022.

سایت آسو